

تحلیل مفهوم امامت در آیه «ابتلی» از دیدگاه علامه طباطبائی

* شعبانعلی خان صنمی

** فاطمه خان صنمی

چکیده

آیه ۱۲۴ سوره بقره از آیات مورد بحث در موضوع امامت است. بسیاری از مفسران اهل سنت، امامت در این آیه را از نظر لغوی به معنای مقندا و پیشوای دانسته و در مورد حضرت ابراهیم^ص به معنای پیشوای دینی یا پیشوای در دین و مترادف با معنای نبوت گرفته‌اند. علامه طباطبائی با استناد و استفاده از دیگر آیات قرآن کریم، دیدگاه‌های مطرح در میان مفسران اهل سنت درباره ترادف معنایی امامت با نبوت را مورد انتقاد قرار داده است و با طرح تفسیر هدایت انبیا به ارائه طریق و تفسیر هدایت امامان به ایصال الی المطلوب، با محور قرار دادن آیه ابتلی نظریه نوینی را در باب معرفت امام گشوده است. این نظریه مورد مناقشه برخی از محققان واقع شده است که مقاله حاضر می‌کوشد ضمن تبیین دیدگاه علامه طباطبائی به برخی از اشکال‌ها پاسخ دهد.

واژگان کلیدی

آیه ۱۲۴ بقره، آیه ابتلی، تفسیر امامت، هدایت باطنی، سید محمدحسین طباطبائی.

sh_khansanami@yahoo.com

khansanamif@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱/۲۸

*. استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه علوم پزشکی قم.

**. کارشناس ارشد کلام و عقاید دانشگاه قرآن و حدیث.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۶/۲۵

طرح مسئله

امامت به عنوان یکی از نظریه‌های اصلی در مکتب اسلام و از اصول اعتقادی در فرهنگ تشیع است که همواره مورد باور و اعتقاد شیعیان بوده است، بنابراین فهم صحیح و تبیین دقیق این موضوع در روشن شدن مسئله، اهمیت خود را نشان می‌دهد.

مسئله امامت و پیشوایی در اسلام ممکن است از چند جهت مورد توجه قرار گیرد؛ ازجمله: ۱. از جهت حکومت اسلامی، ۲. از جهت بیان احکام و معارف اسلامی، ۳. از جهت هدایت و رهبری باطنی و درونی. در آثار به جای مانده از علامه طباطبائی طرح مسئله امامت «از منظر هدایت و رهبری درونی» به گونه‌ای چشمگیر و مبسوط آمده است. ایشان در آثاری که به زبان فارسی مثل «شیعه در اسلام»، «شیعه»؛ مجموعه مذاکرات با پروفسور هانری کربن، «مقاله خلافت و ولایت» در نشریه سالانه مکتب تشیع نگاشته، همچنین در آثار عربی نظیر رساله فی الولایه و تفسیر المیزان به‌ویژه ذیل آیه ۱۲۴ سوره بقره به این مسئله پرداخته است.

این پژوهش قصد دارد با مطالعه آثار علامه، دیدگاه ایشان را درباره «معنای امامت» که به عنوان پاداش به حضرت ابراهیم، پس از تحمل مشکلات و مصائب اعطای شد تحلیل و تبیین نماید و ایراداتی را که از سوی برخی از محققان بر این نظریه مطرح شده، پاسخ گوید.

امامت به عنوان رهبری درونی

نقش امام یا انسان کامل در هدایت انسان‌ها فراتر از ارائه طریق و نمایاندن راه و هدایت تشریعی است، امام در نگاه علامه طباطبائی افرون بر هدایت عامه و رهبری اجتماعی در دو عرصه دین و دنیا، زمام هدایت معنوی و درونی افراد مستعد و لائق را نیز در دست گرفته و آنها را به سوی سعادت حقیقی و کمال مطلق رهبری می‌کند. علامه می‌نویسد: «امام آن شخص هادی است که از نظر جنبه ملکوتی موجودات آنها را رهبری می‌کند و مقام «امامت» یک نوع ولایت بر اعمال مردم است از نظر باطن که توأم با هدایت می‌باشد و هدایت در اینجا به معنای رساندن به مقصد است نه تنها راهنمایی و ارائه طریق که کار پیغمبران و رسولان بلکه عموم مؤمنانی است که از راه موعظه و نصیحت مردم را به سوی خدا دعوت می‌کنند. (طباطبائی، ۱۴۱۳ / ۱: ۲۷۲)

به بیان دیگر علامه معتقد است، روح انسان‌های مستعد در پرتو انوار باطنی امام به طور تکوینی پرورش می‌باشد. امام همان‌طور که نسبت به ظاهر اعمال پیشاوا و راهنمای است، همچنان در باطن نیز سمت پیشوایی و رهبری دارد.

ارشاد، هدایت و رهبری مردم در عرصه اجتماع و نشان دادن راه سعادت و دعوت و سوق دادن مؤمنان به راه راست کاری است بر عهده همه پیامبران و رسولان و بلکه مؤمنان و شایستگان است. امام افزون بر این نوع از هدایت، به هدایت دیگری از سخن دستگیری و رهبری باطنی مردم مجهر است که با حقیقت نورانیت خود دل‌های انسان‌های شایسته و مستعد را به سوی حق رهبری می‌کند.

(بنگرید به: غرویان، ۱۳۷۴ - ۱۹؛ ربانی گلپایگانی، ۱۳۸۴: ۳۰)

امام در نظام آفرینش دارای شئون گوناگون است که در تقسیم بندی کلی به دو بخش تکوینی و تشریعی تقسیم می‌شود. (شیرازی، ۱۳۶۳: ۴۷۸) در بخش تکوینی، امام واسطه فیض بین خدا و خلق است و افزون بر اینکه با وساطت خویش وجود و استمرار وجودی مخلوقات را تضمین می‌کند، کمال وجودی آنها را نیز از قوه به فعل می‌رساند. (کربلایی، ۱۳۷۷: ۱ / ۱۸) علامه می‌نویسد: «کسی که حامل درجات قرب و امیر قافله اهل ولایت بوده و رابطه انسانیت را با این واقعه حفظ می‌کند، در لسان قرآن «امام» نامیده می‌شود. «امام»؛ یعنی کسی که از جانب حق سبحانه، برای پیشوای صراط ولایت اختیار شده و زمام هدایت معنوی را در دست گرفته. ولایت که به قلوب بندگان می‌تابد، اشده و خطوط نوری هستند که از کانون نوری که پیش اوست و موهبت‌های متفرقه، جوی‌هایی هستند متصل به دریای بیکرانی که نزد وی می‌باشد. (طباطبایی، ۱۳۳۸: ۱۸۵)

استاد مطهری در همین رابطه می‌نویسد:

ولایت تکوینی این است که انسان در اثر پیمودن صراط عبودیت به مقام قرب الهی نائل می‌گردد ... البته در مراحل عالی آن، این است که معنویت که خود حقیقت و واقعیتی است، در وی متمرکز می‌شود و با داشتن آن معنویت، قافله‌سار معنویت، مسلط بر ضمائر و شاهد بر اعمال و حجت زمان می‌شود و زمین هیچ‌گاه از ولی که حامل چنین معنویتی باشد خالی نیست. (مطهری، ۱۳۶۹: ۵۷ - ۵۶)

چیستی امامت درونی از نگاه علامه

علامه طباطبایی در کتاب شیعه در اسلام در ارتباط با حقیقت امامت می‌نویسد:

امام چنان که نسبت به ظاهر اعمال مردم، پیشوا و رهنماست، همچنان در باطن نیز سمت پیشوایی و رهبری دارد و اوست قافله‌سالار کاروان انسانیت که از راه باطن به سوی خدا سیر می‌کند. (طباطبایی، ۱۳۴۸: ۱۲۱)

ایشان برای روشن شدن این حقیقت ذیل امامت باطنی به دو مقدمه زیر توجه می‌دهد:

اول: جای تردید نیست که به نظر اسلام و سایر ادیان آسمانی، یگانه وسیله سعادت و شقاوت (خوشبختی و بدبختی) واقعی و ابدی انسان، همانا اعمال نیک و بد اوست، که دین آسمانی تعلیم‌شی می‌کند و هم از راه فطرت و نهاد خدادادی نیکی و بدی آنها را درک می‌نماید.

خدای متعال از راه وحی و نبوت این اعمال را مناسب طرز تفکر ما، با زبان اجتماعی خودمان در قالب امر و نهی و دستورات دینی بیان فرموده و برای نیکوکاران و فرمانبرداران، زندگی جاوید شیرینی که مشتمل بر همه خواسته‌های کمالی انسان می‌باشد، نوید داده و برای بدکاران و ستمگران زندگی جاوید تلخی که متنضم هرگونه بدبختی و ناکامی باشد خبر داده است. و جای شک و تردید نیست که خدای آفرینش که از هر جهت بالاتر از تصور ما است، مانند ما تفکر اجتماعی ندارد و این سازمان قراردادی آقایی و بندگی و فرمانروایی و فرمانبری و امر و نهی و مزد و پاداش در بیرون از زندگی اجتماعی ما وجود ندارد و دستگاه خدایی همانا دستگاه آفرینش است که در آن هستی و پیدایش هر چیز به آفرینش خدا، طبق روابط واقعی بستگی دارد و بس ... از این بیان باید نتیجه گرفت که میان اعمال نیک و بد و میان آنچه در جهان ابدیت از زندگی و خصوصیات زندگی هست، رابطه واقعی برقرار است که خوشی و ناخوشی زندگی آینده، به خواست خدا مولود آن است و به عبارت ساده‌تر در هر یک از اعمال نیک و بد، در درون انسان، واقعیتی به وجود می‌آید که چگونگی زندگی آینده او مرهون آن است. (همان: ۱۲۲)

ایشان برای توضیح بیشتر این معنا که در پس احکام، اخلاق و عقاید دینی که در ظاهر شریعت وجود دارد؛ حقایقی مافوق تصور ما در عالم باطن وجود دارد که از اعمال ما سرچشمه می‌گیرد:

انسان بفهمد یا نفهمد، درست مانند کودکی است که تحت تربیت قرار می‌گیرد، کودک جز دستورهایی که از مریبی با لفظ «بکن و نکن» می‌شنود و پیکر کارهایی که انجام می‌دهد، چیزی نمی‌فهمد ولی پس از بزرگ شدن و گذرانیدن ایام تربیت به‌واسطه ملکات روحی ارزنهایی که در باطن خود مهیا کرده در اجتماع به زندگی سعادتمندی نائل خواهد شد و اگر از انجام دستورهای مریبی نیکخواه خود سرباز زده باشد جز بدبختی بهره‌ای نخواهد داشت ...

خلاصه انسان در باطن این حیات ظاهری، حیات دیگر باطنی «حیات معنوی» دارد که از اعمال وی سرچشمه می‌گیرد و رشد می‌کند و خوشبختی و بدیختی وی در زندگی آن سرا، بستگی کامل به آن دارد. (همان)

دوم اینکه بسیار اتفاق می‌افتد که یکی از ما کسی را به امری نیک یا بد راهنمایی کند درحالی که خودش به گفته خود عامل نباشد ولی هرگز در پیغمبران و امامان که هدایت و رهبریشان به امر خداست این حال تحقق پیدا نمی‌کند. ایشان به دینی که هدایت می‌کنند و رهبری آن را به عهده گرفته‌اند، خودشان نیز عامل‌اند و بهسوی حیات معنوی که مردم را سوق می‌دهند، خودشان نیز دارای همان حیات معنوی می‌باشند؛ زیرا خدا تا کسی را خود هدایت نکند هدایت دیگران را به دستش نمی‌سپارد و هدایت خاص خدایی، تخلف‌دار نیست.».

وی پس از طرح مباحث مقدماتی این نتایج را ارائه می‌نماید:

۱. پیامبر و امام هر امتی که دیگران را به کمال معنوی هدایت می‌کنند خود مقام اول در هدایت را دارا هستند.
۲. پیشروی آنها در هدایت، نشانه افضل بودن آنها است.
۳. کسی که رهبری امتی را به امر خدا بر عهده دارد، چنان‌که در مرحله اعمال ظاهری رهبر و راهنمایست در مرحله حیات معنوی نیز رهبر و حقایق اعمال با رهبری او سیر می‌کند. (طباطبائی، ۱۳۴۸: ۱۲۱ - ۱۲۴)

مقصود علامه از ذکر پیامبر در ردیف اول همه پیامبران نیست بلکه مقصود پیامبرانی است که افزون بر نبوت، امامت را نیز هم‌زمان دارا می‌باشند. (همان: ۱۲۰)

مقام امامت

علامه طباطبائی برای آنچه ادعا کرده، به آیات مختلف قرآن کریم استدلال نموده است. مهم‌ترین آیه‌ای که ایشان محور بحث قرار داده، آیه «ابتلی» است. بر پایه این آیه و با استناد به روایات و آیات دیگر، مقام امامت عهدی الهی است که به جعل و تعیین از سوی خدا صورت می‌گیرد و از مقام نبوت و رسالت افضل است و مقام امامت پس از ابتلائات و امتحان‌های الهی و موفقیت کامل حضرت ابراهیم علیه السلام به ایشان اعطا شده است.

بدیهی است حضرت ابراهیم ﷺ پس از تحمل مصائب و آزمایش‌های گوناگون به مقام امامت نائل شد، چنانکه قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «وَإِذَا تَلَقَّبَ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً...» (بقره / ۱۲۴) اعطای امامت به ابراهیم ﷺ پس از آن تحقق یافت که وی پیش‌تر مفتخر به مقام نبوت بوده است (طباطبایی، ۱۴۱۳: ۲۶۷) بنابراین او با حفظ مقام نبوت به مقام بالاتر (امامت) ارتقا یافت، از این‌رو نباید این دو مقام و جایگاه را یکی دانست.

داستان اعطای امامت به ابراهیم ﷺ در اواخر عمر آن حضرت و پس از بشارت به تولد اسحاق و اسماعیل ﷺ بوده است. «وَالْقَضِيَّةُ إِلَّا وَقَعَتْ فِي كَبَرِ إِبْرَاهِيمَ كَمَا حَكَى تَعَالَى عَنْهُ فِي آيَةٍ / ۳۹ / إِبْرَاهِيمَ» (طباطبایی، ۱۴۱۳: ۱/ ۲۶۳) فرشتگان الهی در مسیر مأموریت خود برای هلاکت قوم لوط بر ابراهیم ﷺ وارد شدند و چنین بشارتی دادند و بدون شک ابراهیم ﷺ در این هنگام که میزبان فرشتگان و هم سخن با آنها بوده، پیامبر خدا و فرستاده او بوده است. (حجر / ۵۵) بنابراین بسی روشن است که ابراهیم ﷺ پیش از آنکه به مقام امامت نائل شود، مقام نبوت را دارا بوده است و نبوت غیر از امامت است.

بسیاری از مفسران اهل سنت امامت را در آیه شریفه به معنای نبوت گرفته‌اند بدین صورت که نخست امامت را به لحاظ مفهوم لغوی به مقتدا و پیشوای بودن تعریف می‌کنند آن‌گاه در مورد ابراهیم ﷺ به معنای پیشوای دینی یا پیشوای دین می‌گیرند و آن را مترادف با نبوت می‌شمارند. (بنگرید به: زمخشری، ۱۴۰۷: ۱/ ۱۸۴؛ ثعلبی، ۱۴۲۲: ۱/ ۲۶۹؛ فیروزآبادی، ۱۴۰۶: ۲/ ۱۱۰؛ بغوی، ۱۴۰۷: ۲/ ۱۱۲؛ ابن‌کثیر، ۱۴۰۲: ۱/ ۶۶۵)

نویسنده معانی القرآن در این باره آورده است که: «وازه امام به معنای لغوی حاکی از صفت پیشوایی و مقتدا بودن شمرده شده که از لوازم هدایتگری الهی پیامبران است.» (فراء، ۱۳۶۰: ۱/ ۷۶) ابوحیان نیز در مقام تبیین دیدگاه همسانی نبوت و امامت می‌نویسد: «مراد از امام، نبی صاحب شریعت است که دیگران تابع اویند و او تابع دیگران نیست.» (ابوحیان، ۱۴۲۰: ۱/ ۳۷۶)

در تفسیر جلالین نیز به همان معنای لغوی اشاره شده است. (محلی، بی‌تا: ۲۲)

به‌طور خلاصه طرفداران این دیدگاه بر این عقیده‌اند که امامت به معنای پیشوایی حضرت ابراهیم ﷺ در امر دین، خیر و نیکی است و وظیفه ما اقتدا به منش اوست در خصلت‌هایی که با آن آزموده شد، یا پیروی کردن از ایمان اوست به یکانگی خداوند و بیزاری از مشرکان و ... بنابر این تعریف، اهل سنت امامت را فراتر از نبوت نمی‌دانند، بلکه امامت را یکی از شئون رسالت و نبوت قلمداد می‌کنند و به‌طور کلی اهل سنت هیچ مقامی را فراتر از نبوت و رسالت نمی‌شناسند.

از میان آراء و اقوال اهل سنت، علامه طباطبائی به سخن مراغی اشاره کرده و گفته است: مراغی در این زمینه می‌گوید: «قال اُنِّي جاعلک للناس اماماً؛ ای اُنِّي جاعلک للناس رسولاً یوتَّمْ بک و یقتدی بهدیک الی یوم القيامه...؛ تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم؛ یعنی تو را برای مردم رسول قرار دادم که به تو اقتدا کنند و از هدایت تا روز قیامت پیروی نمایند.» (مراغی، ۱۴۲۷ / ۱: ۲۰۹)

علامه معتقد است که: تفسیر امام در آیه شریفه و انحصار آن در معنای مقتدا و پیشوای مردم به او اقتدا کنند در نهایت درجه سقوط است؛ زیرا هر پیامبری به موجب آیه شریفه «وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَّعَ يَأْذُنُ اللَّهُ» (نساء / ۶۴) مطاع و مقتدا و پیشوای مردم بوده است. (طباطبائی، ۱۴۱۳: ۱ / ۲۶۵) بنابراین ابراهیم ﷺ که پیشتر با جعل نبوت مقتدا و پیشوای مردم شده بود اکنون با جعل امامت به چه مرتبه و مقامی نائل گشته است؟ پاسخ مراغی این است که ابراهیم ﷺ که پیشتر پیامبر و مطاع مردم زمان خود بود اکنون با جعل امامت به مقام اقتدا و پیشوای مردم نائل شد منتهی تا روز قیامت. (مراغی، ۱۴۲۷ / ۱: ۲۰۹)

پاسخ علامه این است که معنا ندارد ابراهیم ﷺ که پیشتر به خاطر جایگاه نبوت پیشوای مقتدا بوده است دوباره با جعل امامت پیشوای مقتدا مردم باشد! (طباطبائی، ۱۴۱۳: ۱ / ۲۶۵)؛ یعنی جعل امامت چیز تازه‌ای برای ابراهیم ﷺ نخواهد آورد درحالی که ظاهر آیه حکایت از یک اتفاق جدید و جعل و مقام ویژه افزون بر مقام پیشین دارد.

به نظر می‌رسد که در سخن مراغی قیدی وجود دارد که می‌تواند اشکال علامه را رفع نماید و آن اینکه مراغی می‌گوید: ابراهیم قبل از اتمام آزمایش‌ها پیشوای مقتدا مردم بود اما پس از موقیت کامل در تحمل مصائب و آزمایش‌های گوناگون به مقام امامت؛ یعنی پیشوایی و مقتداًی همه انسان‌ها تا روز قیامت نایل شد. روشن است پیشوای مقتدا دوران عمر بودن غیر از مقتدا و پیشوایی همه انسان‌ها تا روز قیامت بودن است و همین مقدار از تفاوت کافی است تا نبوت محدود ابراهیم ﷺ با جعل امامت تا آستانه قیامت تداوم یابد.

این دفاع از مراغی، گرچه می‌تواند وجهی داشته باشد اما شاهد قرآنی ندارد. مفسران شیعی عمدهاً امامت را در آیه شریفه همسو با علامه، مرتبه‌ای فراتر از نبوت و متفاوت با آن دانسته‌اند جز دو تن از متاخرین آنان که به قول اهل سنت گرایش دارند. یکی از این دو تن، صاحب تفسیر من هدی القرآن است که در این باره می‌گوید:

اعطاه الله الرساله بعد امتحان عسیر ثم إنَّ ابراهيم طلب النبوة لأنَّه فرض
[اطلاق] طلبه لأنَّ منهم ظالم يفشل في الاخبار. (مدرسي، ۱۴۱۹: ۱ / ۲۵۴)

خدای متعال پس از آزمون [های] دشوار، به ابراهیم رسالت بخشدید. آنگاه حضرت، برای فرزندان خود نیز این مقام را درخواست کرد که برای برخی از آنان مورد قبول واقع نشد؛ چون برخی از آنان ستمگرند و در آزمون موفق نخواهند بود.

و دیگری نویسنده تفسیر من وحی القرآن است که در این باره نوشته است:

امامت، تطور در مفهوم نبوت است، در واقع امامت، صفت پیامبر در متن حیات اوست و در خود مفهوم نبوت نهفته است و دلیلی نیست که این جعل پس از نبوت باشد، بلکه امامت به معنای ولایت نبوی پیشگامی پویا در حیات اوست، هیچ شاهدی در قرآن بر اینکه امامت حامل معنایی در برابر معنای عام نبوت باشد، در دست نیست. (فضل الله، ۱۴۱۹: ۳ / ۱۱)

بعد از اتفاق نظر مفسران شیعی و نیز دلالت روشن آیه ۳۹ سوره ابراهیم عليه السلام که در کلام علامه گذشت، مخالفت این دو مفسر ضرری به اصل مطلب نمی‌زند؛ به ویژه آنکه دیدگاه‌های ایشان توسط قرآن پژوهان بسیاری نقد و ابطال شده است. (بنگرید به: نجارزادگان، ۱۳۹۰: ۱۰۶)

پژوهش حاضر در ادامه، تحلیل معنای امامت در آیه شریفه «ابتلی» و مقام و جایگاه رفیع امام در لسان قرآن کریم به‌گونه‌ای که علامه استظهار و استفاده کرده است را در چند بند زیر پی می‌گیرد:

الف) واژه امام

علامه می‌گوید: «نباید واژه امام را در همه جا به معنای پیشوای مقتدا در ظاهر شریعت گرفت. کسانی که چنین کردند دچار اشتباه شدند.» (طباطبایی، ۱۴۱۳: ۱ / ۲۶۶)

علامه درباره دلیل این اشتباه می‌نویسد: «منشأ این تفسیر اشتباه و امثال آن این است که بسیاری از الفاظ قرآن مجید بر اثر مرور زمان و تکرار زیاد در افواه مردم، معنای اصلی خود را از دست داده و صورت مبتذلی به خود گرفته است که از جمله همین واژه «امامت» است به‌طوری که می‌بینیم گروهی آن را به معنای «نبوت»، «مقدم بودن» و «مطاع مطلق بودن» گرفته‌اند و جمعی آن را به معنای «خلافت» یا «وصایت» و یا «ریاست در امر دین و دنیا» تفسیر کرده‌اند که در واقع هیچ یک از این معانی، معنای صحیح و دقیق این واژه نیست.» (همان)

علامه در ادامه می‌افزاید: «مشکل اصلی این مفسران آن است که معنای ابتدایی و شایعی که از این لفظ «امام» به ذهن خطور می‌کند، تمام معنا پنداشته‌اند و به‌طور انحصاری هر کجا لفظ امام را مشاهده کردن آن را به پیشوای مقتدا تعریف کرده‌اند.» (همان)

روشن است مقصود علامه انکار معنای لغوی یا اصطلاحی امام در معانی ذکر شده نیست؛ زیرا خود ایشان در جای دیگر برخی از این معانی را پذیرفته‌اند. (طباطبایی، ۱۳۴۸: ۱۰۹) بلکه مقصود علامه آن است که واژه امام در آیه شریفه با معانی ذکر شده انتطبق کامل ندارد. معنایی که علامه از واژه «امام» به کمک قرائی و شواهد قطعی به آن رسیده چیزی بیشتر از لفظ و مرتبه‌ای فراتر از واژه و معنای ابتدایی و شایع و دم دستی است، برخی از آیات لایه و بلکه لایه‌های چندی از معنا دارند که عبور از مرتبه‌ای به مرتبه بالاتر که – با حفظ مدلایل الفاظ و عدم خروج از حوزه لفظ و معنا – حقیقتی است که مفسران اسلامی به دلالت روایات ظاهر و باطن داشتن قرآن آن را پذیرفته‌اند.

کاربرد واژه امام در آیه شریفه «ابتلی» را نمی‌توان با معانی ذکر شده یکی دانست. از منظر علامه واژه «نبوت» به معنای با خبر بودن از جانب خدا است و معنای «رسالت» تصدی مقام تبلیغ است و «مطاع بودن» این است که اوامر کسی اطاعت شود که این خود از لوازم معنای نبوت و رسالت است. «خلافت» و «وصایت» نیز یک نوع نیابت است و نیابت چه تناسبی با امامت می‌تواند داشته باشد؟ «ریاست» هم یک نوع مطاع بودن و نافذ الامر بودن در اجتماع است، پس هیچ یک از معانی ذکر شده با معنای اصلی امامت تطبیق نمی‌کند.

افزون بر این، نمی‌توان گفت که همه این کلمات برای خود معنای صحیحی دارند ولی لفظ «امام» در آیه شریفه معنایی نداشته و صرفاً تفاوت تعییر است. چگونه می‌شود به پیامبری که از لوازم نبوت مطاع بودن است گفته شود: «من تو را که سال‌ها پیش مطاع مردم بوده‌ای مجدداً مطاع کردم!؟» یعنی جعل امامت هیچ یار معنایی تازه‌ای ندارد و تنها استعمال لفظ و تفاوت تعییر بوده باشد؟! (طباطبایی، ۱۴۱۳: ۱ / ۲۶۶)

علامه طباطبایی براین باور است که امامت در آیه «ابتلی» به معنای هدایت باطنی و درونی انسان‌هاست، بر پایه این نظریه حضرت ابراهیم ﷺ تا قبل از جعل امامت تنها هدایتگر انسان‌ها براساس شریعت و دین بوده و به اصطلاح ارائه طریق می‌کرده است، اما پس از آن، پیشوای جلوه‌دار جان‌ها و دل‌های انسان‌ها به سوی حق و مقامات معنوی گردید که با تصرف تکوینی (ایصال الى المطلوب)، آنها را به مقامات شایسته‌شان می‌رساند. علامه معتقد است روح انسان‌های مستعد و لایق در پرتو انوار باطنی امام ﷺ به طور تکوینی پرورش می‌یابد. امام همان‌طور که نسبت به ظاهر اعمال مردم پیشواست همچنان در باطن نیز سمت پیشوایی و رهبری دارد. (همان: ۲۶۷ – ۲۶۳؛ همو، ۱۳۴۸: ۱۱۰ – ۱۰۸؛ همو، ۱۳۳۸: ۱۸۵ – ۱۸۴) سؤال اصلی این است که علامه این مطلب را از کجا و چگونه استفاده کرده است؟ ایشان مطابق شیوه و روش تفسیری خود که آیات را به کمک

آیات دیگر معنا می‌کند رهبری باطنی امام علیه السلام را نیز به کمک آیات دیگر و روایات فراوان که در توصیف، تعریف و جایگاه امامان وارد شده استظهار کرده است.

ایشان می‌نویسد: «آنچه از کلام خدای متعال در می‌یابیم آن است که، قرآن کریم هر جا نامی از امامت می‌برد به دنبالش متعرض هدایت می‌شود، تعریضی که گویی می‌خواهد کلمه نامبرده را تفسیر کند و همراه آن و به عنوان تفسیر، به امر هدایت نیز اشاره شده است. ازجمله در ضمن داستان‌های ابراهیم علیه السلام می‌فرماید: «وَهَبَنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ تَافِلَةً وَكُلًا جَعَلْنَا صَالِحِينَ وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا؛ (انبیاء / ۷۲ - ۷۳) ما به ابراهیم اسحاق را دادیم و علاوه بر او یعقوب هم دادیم و همه را صالح قرار دادیم و مقرر کردیم که امامانی باشند که هدایت کنند به امر ما»؛ یعنی به امر تکوینی ما که تحالفنایپذیر است و نیز می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بَآیَاتِنَا يُوقِنُونَ؛ (سجده / ۲۴) و از آنان پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] راهنمایی می‌کردند؛ چون شکیابی نمودند و به آیات ما یقین داشتند.»

از این دو آیه بر می‌آید وصفی که از امامت کرده، وصف تعریف است و می‌خواهد امامت را به مقام «هدایت به امر» معرفی کند؛ یعنی قرآن کریم هر جا از امامت یاد کرده آن را مقید به هدایت به امر الهی کرده و با این قید به ما فهمانده که امامت به معنای مطلق هدایت نیست بلکه هدایتی ویژه است که به امر خدا صورت می‌گیرد همان امری که هرگاه بر ایجاد چیزی تعلق گرفت، تحقق می‌یابد و تحالفنایپذیر نیست (هدایت تکوینی) «إِنَّمَا أَمْرٌهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ فَسُبْحَانَ الَّذِي يَبْدِئُ مَلَكُوتُ كُلٍّ شَيْءٍ؛ (یس / ۸۲ - ۸۳) هنگامی که چیزی را بخواهد، فرمان او فقط این است که به آن می‌گوید: «باش!» پس [فوراً موجود] می‌شود. پس منزه است کسی که فرمان روایی مطلق همه چیز تنها به دست اوست» و نیز فرمود: «وَ مَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلْمَحُ بِالْبَصَرِ؛ (قمر / ۵۰) و فرمان ما جز یکی نیست؛ همانند چشم برهم زدن.»

علامه معتقد است؛ امام هدایتگری است که با امری ملکوتی که در اختیار دارد (هدایت تکوینی) هدایت می‌کند پس امامت از نظر باطن و درون یک نحوه ولایتی است که امام بر اعمال مردم دارد، و هدایتش چون هدایت انبیا و رسولان و مؤمنان، صرف راهنمایی از طریق نصیحت و موعظه حسنہ (ارائه طریق) نیست بلکه هدایت امام دستگیری خلق و رهسپاری آنان به سوی کمال مطلق است (رساندن به مطلوب). (طباطبایی، ۱: ۱۴۱۳، ۲۶۷ / ۱)

قرآن کریم که هدایت امام را هدایت به امر خدا؛ یعنی ایجاد هدایت دانسته، درباره هدایت انبیا و رسول و مؤمنان و اینکه هدایت آنان صرف نشان دادن راه سعادت و شقاوت است، می‌فرماید: «وَ مَا

أَرْسَلَنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُصِّلُ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ.» (ابراهیم / ۴) و درباره راهنمایی و هدایت مؤمن آل فرعون فرموده است: «وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمٍ أَتَيْتُكُمْ سَبِيلَ الرَّشادِ.» (مؤمن / ۳۸) و درباره وظیفه عموم مؤمنان فرمود: «فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَهٖ مِنْهُمْ طَائِفَهٖ لِيَتَفَهَّمُوا فِي الدِّينِ وَلِيُتَذَرَّرُوا قَوْمُهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَنْهُمْ يَحْذَرُونَ.» (توبه / ۱۲۲)

پس هدایت امام غیر از هدایت پیامبر است، منصب هدایتی امام افزون بر هدایت مطلق یک نوع تصرف تکوینی و عملی است باطنی و درونی از این رو امری که با آن هدایت صورت می‌گیرد نیز امری تکوینی خواهد بود نه تشریعی که صرف اعتبار است.

صاحب تفسیر منشور جاوید، این تفاوت را نبیذیرفته و گفته است:

درست است که قرآن پس از جمله «و جعلناهم ائمه» می‌فرماید: «یهدون بامرنا» ولی جمله اخیر ناظر به توصیف و ثنای آنهاست و بیانگر این است که آنان وظیفه هدایت را که به فرمان خدا بر دوششان نهاده شده است، به نحو احسن انجام می‌دهند ... نه اینکه آنان به فرمان تکوینی خدا (بامرنا) به تزکیه و تصفیه قلوب می‌پردازند. خلاصه آنکه آیه در صدد توصیف و ستایش آنهاست، نه در صدد بیان تعریف امامت. (سبحانی، ۱۳۷۳: ۵ / ۲۴۲)

محقق ارجمند برای تأیید گفتار خود به احادیثی اشاره کرده و از آن میان به یک مورد چنین استشهاد کرده است:

امام صادق ع پس از آیه «وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» فرمود: «لا بامر الناس يقدمون امر الله قبل امرهم و حكم الله قبل حکمهم». (کلینی، ۱۳۸۸: ۱ / ۲۱۶)

این روایت و نظائر آن حاکی است که هدف از جمله «یهدون بامرنا» تعریف و ثنای آنان براساس عصمت آنهاست که رضای خدا را با چیزی عوض نمی‌کنند نه اینکه واقعیت امامت این است که به امر تکوینی خدا که با آن امر جهان را آفرید، مردم را هدایت می‌کنند. (سبحانی: همان)

اما به نظر می‌رسد اولاً تفسیر امام ع با فرمایش علامه طباطبائی منافاتی ندارد: فرمایش امام ناظر به یک سطح از معانی آیه است و نظر علامه ناظر به سطحی فراتر از ظاهر معناست. سطحی که در کلام امام تعریف و تفسیر شده با سطح و لایه‌ای که علامه از آیه استفاده کرده متفاوت است و با هم تنافی ندارند و هر دو در طول هم هستند.

ثانیاً: اگر روایت مذکور از حیث سند و دلالت تمام باشد و به حکم حصر و تحدید، معانی دیگری نپذیرد، حداکثر حکم خبر واحدی خواهد داشت که تکلیف آن در اصول معارف روشن است. علامه در باب حجیت اخبار در تفسیر آیات می‌نویسد:

خبر غیر قطعی (یعنی خبر غیر متواتر و غیر قطعی الصدور) که در اصطلاح،
خبر واحد نامیده می‌شود و حجیت آن در میان مسلمین مورد خلاف است،
منوط به نظر کسی است که به تفسیر می‌پردازد، در میان اهل سنت نوعاً به خبر
واحد که در اصطلاح «صحیح» نامیده می‌شود، حجت است و مطلقاً عمل
می‌کنند و در میان شیعه آنچه اکنون در علم اصول تقریباً مسلم است این است
که خبر واحد موثوق الصدور در احکام شرعیه حجت است و در غیر آن اعتباری
ندارد. (طباطبایی، بی‌تا: ۷۰)

بنابراین با استناد به روایات که در طول معنا و نه در عرض آن، ارزیابی می‌شود نمی‌توان به تنافی و تباین میان نظر علامه و روایات حکم کرد.

علامه طباطبایی در *المیزان* گفته است: تفسیر واژه «امامت» به «مقتدا و پیشوای»، «تبوت و مطاع بودن و خلافت و وصایت و ریاست» در امور دین و دنیا تفسیر مبتدلی است که بعدها پیدا شده است «و منشا هذا التفسير و ما يشابهه البتذال الظاري على المعاني الالفاظ الواقعه في القرآن الشريف ... و من تلک الالفاظ لفظه الامامه.» (همو، ۱۴۱۳: ۲۶۶ / ۱)

در ترجمه *المیزان* واژه ابتذال که در کلام علامه آمده است به معنای «مبتدل و بی‌ارج» (همو، ۱۳۹۰: ۱ / ۴۹۰) ترجمه شده است. معنایی که از این عبارت فهمیده می‌شود بی‌ارزشی و غیر واقعی، و غلط بودن است در حالی که معنای ابتذال در کلام علامه این نیست بلکه مقصود معنای شایع، ابتدایی، رایج و دم دستی است؛ یعنی نخستین معنایی که لفظ با معنا انس پیدا کرده و در ذهن متبارد می‌گردد، مردم فکر می‌کنند همین معنای شایع و دم دستی، همه معنایی است که از این لفظ فهمیده می‌شود و هر جا با این واژه مواجه شدند همان معنای ساده، ابتدایی و شایع؛ یعنی پیشوای مقتدا و رهبری اجتماعی را برای آن بار می‌کنند.

از نظر علامه واژه امامت دچار چنین آفتی شده و معنای پیشوای مقتدا همه معنای این واژه نیست از آنچه بیان شد، معلوم می‌شود که واژه «ابتذال» در کلام علامه معنای منفی که در فارسی به کار برده می‌شود، ندارد اما ظاهراً برخی از محققان همانند مترجم *المیزان* ابتذال را به معنای منفی گرفته و در مقام اشکال بر علامه برآمده و نوشته است:

تفسیر امام به سرپرست جامعه و یا مطاع و لازم الاتبع بودن و یا اسوه و الگو بودن به طوری که رفتار و گفتار مامون باید طبق رفتار و گفتار امام باشد، معنای مبتدلی نیست که بعداً بر کلمه عارض شده باشد. (سبحانی، ۱۳۷۳ / ۵ : ۲۴۲)

همان طور که مشاهده می‌شود معنای ابتدال در کلام علامه متأثر از فهم عرفی شده و معنای منفی پیدا کرده، در حالی که ابتدال در کلام علامه معنای منفی و غلط ندارد.

صاحب مشور جاوید اگرچه واژه مبتدل را ترجمه نکرده، اما از اعتراض وی فهمیده می‌شود که همانند مترجم *المیزان* معنای منفی و بیهوده از واژه مبتدل استنباط کرده نه معنای شایع و رایج، و گرنه وجهی برای اعتراض وجود نداشت. واژه ابتدال در لغت هم به همین معنا به کار رفته است؛ «مبتدل: کثیر الاستعمال، یقال کلام مبتدل؛ ای رکیک، کثیر الاستعمال» (مؤلف، ۱۳۸۶: واژه بذل) و نیز یقال کلام مبتدل؛ مستعمل ملحوظ به (مصطفی، ۱۴۲۷: ذیل واژه) علامه می‌خواهد بر این نکته ظریف تأکید کند که نباید واژه امام را در همه جا به معنای شایع پیشوا و مقتدا در جامعه و امور عرفی حمل کرد. پیشوا و مقتدا برای واژه امام بخشی از معناست نه تمام معنا. علامه می‌گوید بار معنایی امام در آیه «ابتلی» فراتر از معنای رایج و شایع است. اگر مقصود از «امام» در آیه شریفه همان پیشوا و مقتدا بودن باشد ابراهیم علیه السلام سال‌هاست به برکت نبوت مقتدا و پیشوای مردم شده بود و دیگر جعل امامت برای او چیز تازه‌ای محسوب نمی‌شد. از این‌رو باید برای واژه «امام» معنای دقیق‌تر و ظریفتری فرض کرد که جعل امامت را برتابد و لغو لازم نیاید. این برداشت علامه در واقع دست برداشتن از معنای ظاهری و شایع امامت و توجه کرده به لایه‌های زیرین این واژه (امام) است که برای امام معنای تازه‌ای شده که با روایات «بطون» از جمله: «إن للقرآن ظهراً وبطناً وبطنه بطناً إلى سبعة بطون» (حر عاملی، ۱۴۰۹ / ۲۷) کاملاً سازگار است.

ظاهر و باطن داشتن آیات قرآن کریم به شرط اینکه از اسلوب دلالات الفاظ خارج نشود و با آن مغایرت پیدا نکند امری پذیرفته میان مفسران از جمله علامه طباطبائی است، ایشان در تفسیر خود آورده است:

ظاهر معنای ظاهر و ابتدایی آیه، بطون معنای نهفته و در زیر ظاهر است، چه آن معنا یکی باشد یا بیشتر، نزدیک به معنای ظاهر باشد یا دور از آن. (طباطبائی، ۱۴۱۳ / ۳ : ۷۴)

ایشان درباره سازش و عدم مخالفت معنای ظاهر و باطن و اینکه هر دو موافق با دلالت است، می‌نویسد:

هر دو (معنای ظاهر و باطن) از کلام اراده شده‌اند جز اینکه دو معنا در طول هم مرادند نه در عرض یکدیگر. نه اراده ظاهر لفظ باطن را نفی می‌کند و نه اراده باطن مزاحم اراده ظاهر است. (همو، بی‌تا: ۳۲ - ۳۰)

علامه برای توضیح مطلب ذیل آیه شریفه «وَلَا تُثْرِكُوا بِهِ شَيْئًا» (نساء / ۳۶) نحوه استفاده معانی باطنی از ظاهر آیه شریفه را چنین ذکر می‌کند: «از آیه کریمه «وَلَا تُثْرِكُوا بِهِ شَيْئًا» ابتدا فهمیده می‌شود که نباید بت‌ها را پرستش نمود و با نظری وسیع‌تر اینکه انسان دیگران را به غیر اذن خدا پرستش نکند و با نظری وسیع‌تر از آن اینکه انسان حتی از دخواه خود نباید پیروی کند و با نظری وسیع‌تر از آن اینکه نباید از خدا غفلت کرد و به غیر او التفات داشت. همین ترتیب؛ یعنی ظهور یک معنای ساده ابتدایی از آیه و ظهور معنای وسیع‌تری به دنبال آن و همچنین ظهور و پیدایش معنایی در زیر معنایی دیگر، در سراسر قرآن مجید جاری است و با تدبیر در این معنای، معنای حديث معروف از پیامبر اکرم ﷺ که مأثور و در کتب حدیث و تفسیر نقل شده است: «إِنَّ الْقُرْآنَ ظَهِيرًا وَ بَطَنًا...» روشن می‌شود. (طباطبایی، بی‌تا: ۳۶ - ۳۳)

معانی مختلف در طول یکدیگرند و نه در عرض هم تا عموم مجاز و یا استعمال لفظ در بیش از یک معنا پیش آید، چنان‌که آن معانی از لوازم متعدد برای ملزم واحد هم نیست بلکه معانی مطابقی است که لفظ به هر یک از آن معانی دلالت مطابقی دارد، البته بر اثر اختلاف فهم‌ها. (همو، ۳ / ۱۴۱۳ : ۶۹)

ب) هدایت به امر

از آنچه گذشت معلوم شد وصف «اہتداء» به «امرالله» یکی از ویژگی‌های ائمه است که قرآن کریم هر جا از «ائمه» نام برده آنها را به «امرنا» تعریف کرده همان‌طور که گذشت در آیه شریفه «وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهُدُونَ بِأَمْرِنَا» (ابیاء / ۷۳) و نیز «وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهُدُونَ بِأَمْرِنَا». (سجده / ۲۴) علامه معتقد است که براساس این آیات امام افرون بر ارشاد و هدایت ظاهری دارای یک نوع هدایت و جذبه معنوی است که از سخن عالم «امر»، «تجرد» و «ملکوت» است نه از عالم مُلک و ظاهر. امامان به‌وسیله حقیقت و نورانیت باطن درون خود، در قلوب مردم شایسته تائیر و تصرف نموده و آنها را به‌سوی مرتبه کمال و غایت ایجاد جذب می‌کنند. (ایصال الى المطلوب) و این چیزی فراتر از ارشاد و راهنمایی و (ارائه طریق) است. (طباطبایی، ۱ / ۱۴۱۳ : ۳۷۷)

برخی از محققان: دلیل فرق گذاشتن میان هدایت امام و هدایت پیامبر را ناشی از اشتباه در تشخیص مرجع ضمیر در آیه ۲۴ سوره سجده دانسته و می‌نویسد:

علت اینکه علامه طباطبایی و برخی دیگر تصور کرده‌اند که ملاک امامت آنان (پیامبران) غیر از نبوت آنها بوده، این است که گمان کرده‌اند که مرجع ضمیر در «منهم» به پیامبران بنی‌اسرائیل برمی‌گردد و چون «من» در آیه مفید معنای تبعیض است، طبعاً مقصود این است که برخی از پیامبران بنی‌اسرائیل را امام قرار دادیم، در این صورت نتیجه گرفته‌اند که ملاک امامت آنان (پیامبران) باید غیر از نبوت آنها باشد و اگر ملاک امامت آنها، نبوت آنها بود، این ملاک را همه پیامبران دارا بودند، دیگر تبعیض علتی نداشت، درحالی‌که دقت در این آیه روشن می‌سازد که مرجع ضمیر همان نزدیکترین کلمه؛ یعنی لفظ بنی‌اسرائیل است و مفاد آیه این است که بعضی از بنی‌اسرائیل را که همه پیامبران بنی‌اسرائیل هستند، پیشوا قرار دادیم و این پیشوایی جز نبوت آنها چیز دیگری نبوده است. (سبحانی، ۱۳۷۳: ۵ / ۲۴۵)

درباره مرجع ضمیر «منهم» در آیه: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مُرْبَطٍ مِّنْ لَقَائِهِ وَجَعْلَنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ * وَجَعْلَنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهُدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا» (سجده / ۲۴ - ۲۳) گفته می‌شود که علامه برخلاف ادعای نویسنده مرجع ضمیر در «منهم» را به پیامبران بنی‌اسرائیل برنگردانده بلکه به خود بنی‌اسرائیل منطبق کرده است؛ چنانکه پس از نقل آیه می‌نویسد: «إِي وَ جَعْلَنَا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلِ أَئِمَّةٍ يَهُدُونَ النَّاسَ بِأَمْرِنَا ...» (طباطبایی، ۱۴۱۳: ۱۶ / ۲۷۱) و نگفته است: «إِي وَ جَعْلَنَا مِنْ أَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلِ أَئِمَّهُ ...» تا نسبت فوق به ایشان صحیح باشد.

ج) کارکرد تکوینی امام

علامه معتقد است که نبوت، واقعیتی است که احکام دینی و نوامیس خدایی مربوط به زندگی را به دست آورده و به مردم می‌رساند. درحالی‌که ولایت، واقعیتی است که در نتیجه عمل به دستاوردهای نبوت و نوامیس خدایی در انسان به وجود می‌آید. به عبارت دیگر، نسبت میان نبوت و ولایت، نسبت ظاهر و باطن است و دین که متعاب نبوت است، ظاهر ولایت، و ولایت باطن نبوت است. (طباطبایی، ۱۳۳۸: ۱۸۴)

علامه براین باور است که: «در ثبوت و تحقق صراط ولایت که در آن انسان مراتب کمال باطنی خود را طی کرده و در موقف قرب الهی جایگزین می‌شود تردیدی نیست؛ زیرا ظواهر اعمال دینی، بدون یک واقعیت باطنی و زندگی معنوی تصویر ندارد و دستگاه آفرینش که برای انسان ظواهر دینی را تهییه نموده و وی را به سوی آن دعوت کرده است، ضرورتاً این واقعیت باطنی را که نسبت به

ظواهر دینی به منزله روح است، آمده خواهد ساخت ... چگونه متصور است که مرتبه‌ای از مراتب توحید و یا حکمی از احکام دین، امر زنده‌ای بالفعل داشته باشد، درحالی که واقعیت باطنی که در بر دارد، در وجود نباشد و یا رابطه عالم انسانی با آن مرتبه مقطوع بوده باشد. کسی که حامل درجات قرب و امیر قالله اهل ولایت و رابطه انسانیت را با این واقعیت حفظ می‌کند در لسان قرآن به نام «امام» نامیده می‌شود.» (همان: ۱۸۵)

«امام»؛ یعنی کسی که از جانب حق سبحانه، برای پیشوای صراط ولایت اختیار شده و زمام هدایت معنوی را در دست گرفته و انوار ولایت که به قلوب بندگان حق می‌تابد، اشعه و خطوط نوری هستند، از کانون نوری که پیش اوست و موهبت‌های معنوی متفرقه، جوی‌هایی هستند متصل به دریای بی‌کرانی که نزد وی است. (همان)

از این عبارات به خوبی دانسته می‌شود که علامه برای امام کارکرد تکوینی قائل است و نوع هدایت او را، افزون بر هدایت ارشاد و راهنمایی و رهبری، هدایت تکوینی می‌داند. اخلاق و اعتقاد صحیح و نیز احکام و نوامیس الهی که در قالب واجبات و محramات، برای نیل به سعادت و دوری از شقاوت جعل شده در پس پرده حس، حامل حقایقی هستند که در باطن امر وجود دارند و جز با هدایت؛ ولایت و معرفت امام اثر و ثمر تدارند اگر برای امام و هدایت او کارکرد تکوینی فرض نشود چگونه می‌توان احادیث فراوان که در شأن و منزلت رفیع امام علیه السلام صادر شده را معنا کرد؟

اگر هدایت امام و پیامبر هر دو به معنای رهبری در چارچوب نظام تشريع و قوانین جاری در شریعت باشد پس تکلیف روایات «... لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ يُغَيِّرُ إِمَامٌ لَسَاخَتْ» (کلینی، ۱۳۸۸ / ۱) و «لَوْ أَنَّ الْإِمَامَ رُفِعَ مِنَ الْأَرْضِ سَاعَةً لَمَاجَتْ بِأَهْلِهَا كَمَا يُوْجِيْ الْبَرُّ بِأَهْلِهِ» (همان: ۱۷۹) چه می‌شود؟ اگر وظیفه امام تنها ارشاد و هدایت مردمی در عرصه جامعه بود، در صورت فقدان امام باید گمراهی و خلالت برای مردم پدید آید، نه انفجار عالم و درهم ریختن آسمان‌ها و زمین و فرو بردن زمین اهلش را!

آیا از این روایت و امثال آن برای امام افزون بر وظایف و تکالیف رهبری و اجتماع، کارکرد تکوینی فهمیده نمی‌شود؟ آیا فقرات موجود در جامعه کبیره از امام هادی علیه السلام خطاب به امامان معصوم: «بِكَمْ يَنْزَلُ الْغَيْثُ ... بِكَمْ يَسْكُنُ السَّمَاءُ أَنْ تَقْعُ عَلَى الْأَرْضِ» (صدقه، ۱۴۱۳ / ۲: ۶۱۵) مقصود همان هدایت و ارشاد و موعظه مردم است؛ یا اینکه آنان نقشی فراتر از هدایت عمومی و تأثیری شگرف در باطن هستی دارند؟ اگر امامان، مبلغان، هادیان و مرشدان جامعه هستند؛ چرا محبت و معرفت آنان لازم و واجب شده است؟ امامی که باید ما را ارشاد کند و شریعت را به مردم انتقال دهد برای چه محبت او لازم باشد؟ معرفت خدا و معرفت انسان استقلالی است نه آلی. نفس معرفت امام

همانند نفس معرفت خدا دارای آثار و برکات است، «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِيمَانَ زَمَانِهِ مَاتَ مَيْتَةً جَاهِلِيَّةً» (کلینی، ۱۳۸۸: ۱ / ۳۷۱) فراتر از کارکرد ارشادی، کارکرد تکوینی دارد. چرا پیکره نماز، روزه و عبادتی که توسط مسلمانی که از ولایت بی بهره است - به حسب روایات - (بنگرید به: پورستمی، ۱۳۸۹: ۱۲۴ - ۱۲۳) کان لم یکن محسوب می شود، آیا مفهوم این روایات برای امام کارکرد تکوینی تعریف نمی کند؟!

اینکه در روایات آمده: «اگر دو نفر روی کوه زمین باشند یکی از این دو حتماً امام خواهد بود» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۵ / ۲۴۹) چگونه معنا می شود؟ آیا مفهوم این سخن جز این است که یکی از آن دو مهندی بالذات و امام است و دیگری نیازمند به اوست که او را تکویناً دستگیری و هدایت کند؟! این چه کارکردی است که هنوز جامعه‌ای تشکیل نشده و هنوز شریعتی نیامده اگر دو نفر در عالم پیدا شدند حتماً یکی از آن دو باید امام و حجت خدا باشد؟ این معنا جز آنکه یک کارکرد تکوینی برای امام فرض شود و نوع هدایت فراتر از هدایت پیامبر که راهنمایی اجتماعی است دانسته شود چیز دیگری نیست. آیا مفاد آیه شریفه «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادِيٌّ» (رعد / ۷) جز این است که هدایت پیامبر با هدایت حجت، هادی و امام متفاوت است؟ ممکن است قرن‌ها بر بشر بگذرد و پیامبری در بین آنها مبعوث نشود چنانچه از دوره پس از حضرت عیسیٰ به دوره فترت یاد می‌کنند که پیامبری فرو فرستاده نشد و یا از زمان پیش از حضرت نوح‌علیهم السلام که دست‌کم شریعت و آیینی توسط هیچ پیامبری ثبت نشده است از آیه فوق استفاده می‌شود که هیچ قومی در طول تاریخ بشریت بدون امام و حجت سپری نکرده است؟ درحالی که روزگار مدیدی بر بشر گذشته که بدون حضور پیامبر و شریعت سر کرده است. آیا همین تفاوت بیانگر کارکرد تکوینی برای امام نیست؟! آیا هدایت امام و حجت خدا جز از نوع باطنی و کارکرد تکوینی معنایی دارد؟ علامه طباطبایی بر پایه شواهد و قرائن مستفاد از آیات و روایات فراوان - که بهزادی به برخی از آنها اشاره خواهد شد - به این نتیجه رسیده است که هدایت و نقش امام و حجت خدا عمدهاً کارکرد تکوینی و بیرون از پرده حس و ظاهر این حیات دنیوی دارد و هدایت او صرفاً ارشاد، رهبری و دعوت به شریعت نیست.

د) شواهد روایی

گفته‌اند: «در اینکه برخی از شخصیت‌های والا می‌توانند افزون بر هدایت شریعی، دارای هدایت تکوینی گردند، سخنی نیست، هرچند اثبات آن نیاز به دلیل قطعی دارد. اما تفسیر امام به کسی که دارای چنین هدایت تکوینی است، شاهد روشن ندارد.» (سبحانی، ۱۳۷۳: ۵ / ۲۴۱)

اگر مقصود از «شاهد روشن» وجود قرینه محسوس و ملموس باشد انتظار نابهای است؛ زیرا خود علامه در کلماتشان از حقیقت این هدایت به امر نامحسوس و خارج از عالم حس و مرتبط با عالم ملکوت و باطن هستی یاد کرده و گفته است: «امام در موقعیت ولایت تکوینی خورشیدی است فروزنده که در باطن نامحسوس جهان نورافشانی می‌کند و به ملکوت زمین و آسمان‌ها و ضمیر انسان‌های با ایمان روشنایی می‌بخشد» بنابراین باید توجه داشت که کار کرد این هدایت مربوط به عالم ملکوت و خارج از حوزه حس و تکلیف است.

اگر مقصود از «شاهد روشن» بیان قرآنی یا روایی برای این نوع کارکرد (تکوینی) از امام باشد، این امر فراوان وجود دارد و باید اعتراف کرد آنچه علامه بدان دست یافته افزون بر آنکه با استدلال‌های قرآنی و شواهدی از فحوات آیات همراه است، وجود مجموعه‌هایی از اخبار، احادیث، ادعیه و زیارات که اوصاف، فضایل و مقامات امامان را تبیین می‌کند با نظر علامه همسو و همانگ است. این اخبار که از اصول معارف شیعه است می‌تواند شواهدی گویا بر تأیید نظریه ایشان باشد. علامه در کتاب شیعه پس از آنکه معنای امامت در قرآن کریم را به همین معنا (امامت باطنی) منطبق دانسته و بر آن تأکید کرده، خود به شواهدی از همین معنا در روایات ائمه[ؑ] اشاره و استناد کرده است و نوشتۀ است:

در روایات ائمه اهل بیت[ؑ] خصائص زیادی از برای امام ذکر شده که به همین معنا از امامت که ذکر شد، منطبق می‌گردد. مانند روایاتی که در تفسیر آیات «عرض اعمال» وارد شده است و روایاتی که در تفسیر آیات «شهادت» مروی است و اخباری که در تفسیر سوره قدر ضبط گردیده و احادیث دیگری که در معنا «عرش و کرسی» رسیده و روایات دیگری که در وصف علوم مختلفه امام، از ائمه اهل بیت روایت شده است. (طباطبایی، ۱۳۳۸: ۱۸۵)

مقصود علامه از روایاتی که در تفسیر آیات «عرض اعمال» رسیده، روایاتی است که در ضمن آیه شریفه «وَقُلْ أَعْمَلُوا فَسَيَرَ اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» (توبه / ۱۰۵) وارد شده است که در کافی، بصائر، قرب الاستناد و تفاسیر عیاشی، قمی و فرات کوفی روایات زیادی به طرق مختلف از اهل بیت[ؑ] نقل شده است که اعمال مردم به رسول خدا^ﷻ و ائمه هدی[ؑ] عرضه و ارائه می‌شود و مقصود از روایات رسیده در باب «شهادت» اخبار مروی ذیل تفسیر آیه شریفه: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أَمَةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» (بقره / ۱۴۳) و آیات دیگر هم مضمون با آن است و در کتاب‌های مزبور، احادیث زیادی با طرق مختلف از ائمه هدی[ؑ] روایت شده، که مقصود

از «شهدا» ائمه هستند که شاهد بر مردم و رسول خدا^ع شاهد بر همه آنهاست. در جلد هفتم بحارالانوار در باب اینکه ائمه شاهدان اعمال اند، و اعمال مردم بر آنها عرضه می‌شود روایات زیادی به همین مضامین نقل شده است.

بررسی احادیثی که در این رابطه وارد شده است نشان می‌دهد که ارائه اعمال امت اسلامی به پیامبر اکرم^ص نه به دلیل موقعیت نبوت او، بلکه به مقتضای مقام امامت اوست و این برنامه برای امامان و پیشوایان معمصوم پس از او نیز اجرا خواهد شد. از این رو امام صادق^ع در تفسیر واژه «المؤمنون»، در آیه ۱۰۵ سوره توبه می‌فرماید: «إِيَّاْنَا عَنِي».

به سخن دیگر، نظارت بر اعمال امت از شئون رهبری باطنی پیشوایان خاص الهی است، این شأن در عصر رسول گرامی اسلام از ویژگی‌های ایشان بود و سپس به امیرمؤمنان^ع و پس از وی به امامان معمصوم دیگر اختصاص یافت و هم اکنون و از دیرباز پرونده اعمال ما و تمام مردم جهان به پیشگاه مقدس حضرت ولی‌عصر^ع عرضه می‌گردد. بر این پایه است که شیخ طوسی در کتاب *أَمَالِي* آورده است:

داود رقی - یکی از اصحاب امام صادق^ع - می‌گوید: عموزاده‌ای پلید و معاند با اهل بیت^ع داشتم، شنیدم که او و خانواده‌اش در تنگستی به سر می‌برند.
پیش از عزیمت برای سفر حج، مبلغی برای او فرستادم. وقتی به مدینه آمدم، خدمت امام رسیدم، امام بدون مقدمه فرمود: اعمالت را روز پنجشنبه بر من عرضه کردند، در کارهایت نیکی تو را نسبت به پسر عمومیت ملاحظه کردم و این کار باعث خستنده من گشت (طوسی، ۱۴۱۷: ۴۱۳)

نمونه دیگر از عبدالله بن ابیان است که می‌گوید: خدمت امام رضا^ع رسیدم و به آن حضرت عرض کردم: عده‌ای دوستان شما از من خواستند که از شما تقاضا کنم برای آنان دعا کنید. امام فرمود: «وَاللهِ إِنِّي لَا عُرْضَ أَعْمَالِهِ عَلَى اللهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ؛ بِهِ خَدَا سُوْكَنْدَ مِنْ هُرْ رُوزِ اعْمَالِشَانِ رَا بِرْ خَادُونَدْ عَرْضَهِ مِنْ كَنْمٍ». (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۲ / ۳۴۹)

ابو خالد کابلی می‌گوید: از امام باقر^ع از این آیه سؤال کردم: «فَامْنُوا بِاللهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا» امام ضمیر توضیح معنای آیه فرمود: «وَاللهِ يَا ابا خالد، لَنُورُ الْإِيمَانِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ اَنُورٌ مِّنَ الشَّمْسِ الضَّيْئَةِ بِالنَّهَارِ؛ بِهِ خَدَا سُوْكَنْدَ، بِاَخَالَدَ كَهْ نُورُ اَمَامٍ در دل مردم با ایمان (که تحت نفوذ و سیطره معنوی او هستند) از نور خورشید در روز روشن تر است» (کلینی، ۱۳۸۸: ۱ / ۱۹۴)

روایت امام در موقعیت ولایت تکوینی بسان ماه تابان است که فروزنده‌تر از خورشید محسوس، باطن نامحسوس جهان را نورافشانی می‌کند و به ملکوت آسمان‌ها و زمین و به ضمیر انسان‌های بایمان روشنایی می‌بخشد؛ چراکه آنان خودشان نور و روشن و مهتدی بالذات و وسائط دریافت فیض از سوی خدا برای خلق عالم هستند.

آنچه گفته شد اندکی از انبوه روایات رسیده از اهل بیت ع است که برای امام کارکرد تکوینی قائل است. اگر کسی از این روایات کارکرد معنوی و باطنی تکوینی برای امام و شاهدی روشن برای تایید کلام علامه نیابد چاره ندارد جز آنکه آنها را حمل بر مجاز کند و یا معنایی غیر از ظاهر روایات را در نظر بگیرد.

ه) امامت باطنی و عرفان مصطلح

اعتقاد به حیات معنوی امامان در باطن این حیات ظاهري مطلب پیچیده‌ای نیست. نباید تصور کرد که فلسفه‌های دستورهای اسلامی در مسائل زندگی خلاصه می‌شود. به کار بستن این دستورها وسیله‌ای است برای طی طریق عبودیت و پیمودن صراط قرب و کمال آدمی. انسان یک سیر کمال باطنی دارد که از حدود جسم و ماده و زندگی فردی و اجتماعی بیرون است و از یک سلسله مقامات معنوی سرچشم می‌گیرد. استاد مطهری در مقاله «ولاءها و ولایتها» از نوعی ولایت تحت عنوان «ولاء تصرف» یاد می‌کند و می‌نویسد: «از جنبه معنوی و باطنی، از نظر شیعه در هر زمان یک انسان کامل که نفوذ غیبی دارد بر جهان و انسان و ناظر به ارواح و نفوس است و دارای نوعی تسلط تکوینی بر جهان و انسان است، همواره وجود دارد و به این اعتبار نام او حجت است.» (مطهری، ۱۳۶۹: ۱۳۶۹)

ایشان در ادامه می‌نویسد: «ما حدود ولایت تصرف و یا ولایت تکوینی یک انسان کامل و یا نسبتاً کامل را نمی‌توانیم به دقت تعیین کنیم؛ یعنی مجموع قرائن قرآنی و قرائن علمی که نزد ما هست اجمالاً وصول انسان را به مرتبه‌ای که اراده‌اش بر جهان حاکم باشد ثابت می‌کند، اما تا چه حدودی؟ آیا هیچ حدی ندارد و یا محدود به حدی است؟ مطلبی است که از عهده ما خارج است. (همان)

آیت‌الله جوادی آملی درباره معنای ولایت تکوینی می‌نویسد: ولایت تکوینی؛ یعنی سرپرستی موجودات جهان و عالم خارج و تصرف عینی داشتن در آنها، مانند ولایت نفس انسان بر قوای درونی خودش. (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۱۲۳)

بعضی گفته‌اند: «گروهی تفسیر فلسفی و عرفانی از امامت ارائه کرده و آن را بروایت مطرح شده در عرفان، تطبیق کرده‌اند که البته با لغت، اصطلاح قرآنی و روایات اهل‌بیت^ع همخوانی ندارد.» (غلامی، ۱۳۸۶: ۱۱۶)

از آنچه گذشت معلوم شد علامه طباطبائی در تحلیل معنای امامت و نظریه امامت باطنی از مشی تفسیری خود؛ یعنی تفسیر آیات به کمک آیات دیگر و نیز استفاده فراوان از احادیث واردہ عدول نکرده و برای تبیین نظریه خود هرگز به مبانی فلسفی و عرفانی استناد نجسته است. ازین رو شایسته است که محقق محترم به جای انتساب کلی، به صورت مصدقی شاهدی را ذکر می‌کرد. گذشته از این اگر برخی معارف بلند اسلامی با آموزه‌های برخی مذاهب و مسالک تلاقی کرد و اتفاقاً حرف‌ها و مبانی مشابه در آمد، نباید این امر را به معنای خروج از مبانی تلقی نمود.

استاد مطهری در همین رابطه می‌نویسد:

شک ندارد که مسئله ولایت به معنای چهارم (ولاء تصرف) از مسائل عرفانی است ولی این دلیل نمی‌شود که چون یک مسئله عرفانی است باید مردود قلمداد شود. این مسئله یک مسئله عرفانی است که از دید تشیع یک مسئله اسلامی نیز هست. تشیع یک مذهب است و عرفان یک مسلک. این مذهب و آن مسلک (قطع نظر از خرافاتی که به آن بسته‌اند) در این نقطه با یکدیگر تلاقی کرده‌اند و اگر الزاماً بنا هست که گفته شود یکی از این دو از دیگری گرفته است به حکم قرائن مسلم تاریخی قطعاً این عرفان است که از تشیع اقتباس کرده است نه بالعكس. (مطهری، ۱۳۶۹: ۳ / ۹۰)

نتیجه

تفسیر هدایت و راهنمایی انبیا به ارائه طریق و نشان دادن راه و تفسیر هدایت و راهنمایی امامان به ایصال الی المطلوب و دستگیری و رساندن به مقصد کمال و سعادت حقیقی، موافق با آیات و احادیث واردہ در اصول معارف شیعه است. این دیدگاه علامه در تفسیر امامت را باید فراتر از لغت و اصطلاح رایج جستجو کرد و آن را از باب بطون و لایه‌های پنهان آیه شریفه «ابتلی» دانست.

علامه بر این باور است که پیامبران با آوردن شریعت و بیان موقعه و احکام، مردم را به سوی سعادت و کمال، هدایت و رهبری می‌کنند و امامان با هدایت باطنی و درونی، انسان‌های شایسته و مستعد را فراتر از نمایاندن راه و هدایت تشریعی، به سوی کمال مطلق دستگیری و هدایت می‌کنند.

ایشان با طرح این نظریه، افق تازه‌ای را در برابر دیدگان اهل ولاء گشود و جایگاه منيع و منزلت بسیار عظیم امامت را در جایگاه شایسته‌اش ارزیابی کرده است.

این نظریه که با محوریت آیه ابتلی (بقره / ۱۲۴) و از جمع‌بندی آیات دیگر به دست آمده، مورد مناقشه و خردگیری برجی از محققان واقع شده است. این پژوهش سعی کرده است ضمن توضیح و تبیین دیدگاه علامه و تحلیل معنای امامت در آیه عهد به پاره‌ای از این مناقشات پاسخ دهد.

منابع و مأخذ

الف) کتاب‌ها

- قرآن کریم.
- ابن کثیر، اسماعیل، ۱۴۰۲ق، *تفسیر القرآن العظیم*، بیروت، بی‌نا.
- ابوحیان، محمد، ۱۴۲۰ق، *البحر المحيط*، بیروت، دار الفکر.
- بغوی، حسین، ۱۴۰۷ق، *معالم التنزیل*، تحقیق خالد عبدالرحمون العک، بیروت، بی‌نا.
- ثعلبی، احمد، ۱۴۲۲ق، *الکشف و البیان*، بیروت، بی‌نا.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۸، *ولايت فقيه*، قم، اسراء.
- حر عاملی، محمد بن حسن، ۱۴۰۹ق، *تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه*، قم، مؤسسه آل‌البیت ع.
- زمخشri، محمود، ۱۴۰۷ق، *الکشاف عن حقایق غواض التنزیل و عيون الاقاویل فی وجوه التأاویل*، بیروت، دار الكتب العربية.
- سبحانی، جعفر، ۱۳۷۳، *منشور جاوید*، قم، مؤسسه امام صادق ع.
- شیرازی، صدرالدین، محمد بن ابراهیم، ۱۳۶۳، *مفایح الغیب*، تهران، محمد خواجه‌ی.
- صدقوق، محمد بن علی، ۱۴۱۳ق، *من لا يحضره الفقيه*، تصحیح علی‌اکبر غفاری، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- صفار، محمد بن حسن، ۱۴۰۴ق، *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد* علیهم السلام، قم، بی‌نا.
- طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۳۸، *شیعه (مجموعه مذاکرات با پروفیسور هانری کربن)*، قم، هجرت.
- —————، ۱۳۴۸، *شیعه در اسلام*، بی‌جا، بی‌نا.

- ———، ۱۳۹۰، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- ———، ۱۴۱۳ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- ———، بی تا، *قرآن در اسلام*، بی جا، بی نا.
- طوسي، محمد بن حسن، ۱۴۱۷ق، *أمالی*، بی جا، بی نا.
- فراء، يحيى بن زياد، ۱۳۶۰، معانی القرآن، تحقيق احمد يوسف نجاتی و محمدعلی نجار، تهران، ناصرخسرو.
- فضل الله، سید محمدحسین، ۱۴۱۹ق، *تفسیر من وحی القرآن*، بیروت، دار الملّاک.
- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۶ق، *بصائر ذوی التميیز فی لطائف الكتاب العزيز*، تحقيق، محمدعلی النجار، مصر، بی نا.
- فيض کاشانی، ملا محسن، ۱۴۱۵ق، *تفسير الصافی*، تهران، صدر.
- کربلايی، جواد، ۱۳۷۷، *الانوار الساطعه فی شرح الزیارة الجامعه*، تهران، دار الحديث.
- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۸۸، *الکافی*، تصحیح علی اکبر غفاری، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- مألف، لوئیس، ۱۳۸۶، *المنجد*، تهران، ایوان.
- مجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۳ق، *بحار الانوار الجامعة للدر اخبار الائمه الاطهار*، بیروت، مؤسسه الوفاء.
- محلی، جلال الدین و جلال الدین سیوطی، بی تا، *تفسیر جلالین*، بی جا، بی نا.
- مدرسی، سید محمد تقی، ۱۴۱۹ق، *من هدی القرآن*، تهران، دار محی الحسین.
- مراغی، احمد مصطفی، ۱۴۲۷ق، *تفسير المراغی*، بیروت، دار الفکر.
- مصطفی، ابراهیم، ۱۴۲۷ق، *معجم الوسيط*، تهران، مرتضوی.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۶۱، *ولاعها و ولایتها*، تهران، صدر.
- ———، ۱۳۹۹، *مجموعه آثار*، تهران، صدر.
- نجارزادگان، فتح الله، ۱۳۹۰، بررسی تطبیقی معناشناسی امام و مقام امامت از دیدگاه مفسران فرقین، تهران و قم، سمت و پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

ب) مقاله‌ها

- پور رستمی، حامد، ۱۳۸۹، «تجلی مرتب اهل بیت ﷺ در قرآن در آینه نهج البلاغه»، مطالعات تفسیری، ش ۳، ص ۱۴۴ - ۱۹۹، قم، دانشگاه معارف اسلامی.
- ربانی گلپایگانی، علی، ۱۳۸۴، «آیه ابتلای ابراهیم ﷺ»، کلام اسلامی، ش ۵۴، ص ۳۴ - ۲۱، قم، مؤسسه مؤسسه امام صادق علیه السلام.
- غرویان، محسن، ۱۳۷۴، «هدایت به امر در تفسیر المیزان»، معرفت، ش ۱۳، ص ۲۲ - ۱۹، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی قم.
- غلامی، اصغر، ۱۳۸۶، «مفهوم امامت در پرتو آیه ابتلای ابراهیم ﷺ»، سفینه، ش ۱۷، ص ۱۳۹ - ۱۱۵، تهران، مؤسسه فرهنگی نباء میان.